

تولید علم در گستره دانش و پژوهش

بازخوانی دیدگاه بزرگان در باب پژوهش

اشاره

پژوهش، واژه‌ای بیگانه برای فضلا و طلاب حوزه‌های علمیه نیست که نیاز به توضیح و تفسیر داشته باشد. اندک تأملی در مفهوم آن، هر صاحب‌اندیشه‌ای را به تصدیق وادار می‌دارد و ضرورت آن را به خصوص در فضای علمی حوزه که متولگی جریان‌سازی صحیح دانش و پاسخ‌گویی به پرسش‌های بی‌شمار با توجه به مقتضیات زمان است، آشکار می‌گرداند. در این راستا، زاویه‌نگاه اندیشوران و بزرگان عرصه علم و تحقیق، بیش از هر سخنی می‌تواند یاری‌رسان اهالی قلم و هم‌چنین نوقلمان گردد. بر این اساس، در این بخش که به بررسی و واخوانی دیدگاه علما و فضلا بر جسته‌حوزوی اختصاص دارد، با نظرگاه چهارتن از متفکران و صاحب‌نظران عرصه پژوهش آشنا می‌شویم. تحقیق؛ منبع تغذیه پژوهش، شک؛ مقدمه و پایه تحقیق، اخلاص در پژوهش و ادب تحقیق، عناوین مباحثی هستند که با توجه به آراء و نظرات مقام معظم رهبری (دام‌ظله‌العالی)، استاد شهید مرتضی مطهری، آیت‌الله العظمی سبحانی و حجت‌الاسلام والمسلمین استاد صادقی رشاد، مورد بازخوانی قرار می‌گیرند.

مقام معظم رهبری (دام‌ظله‌العالی) / تحقیق؛ منبع تغذیه آموزش

بنده چند سالی است که مسئله نهضت نرم‌افزاری را در محیط علمی کشور مطرح کرده‌ام. این، یعنی چه؟ یعنی ما نباید به فراگیری، قانع باشیم؛ باید هدف تحقیق و آموزش ما تولید علم باشد؛ یعنی رسیدن به آن جایی که نوآوری‌های علمی در فضای موجود بشری، از آن‌جا شروع می‌شود. ما از لحاظ استعداد، نسبت به کسانی که دانش را در دنیا تولید کردند، گسترش دادند، پیش‌بردند و بر اساس دانش، فناوری‌های پیچیده را به وجود آوردند، کمبود نداریم. البته تولید علم به معنای این نیست که ما ترجمه و فراگیری را نفی کنیم؛ نه، آن هم لازم است؛ بلکه من می‌گویم در ترجمه و فراگیری نباید توقف کرد... مسئله تولید علم، فقط مربوط به علوم پایه، تجربی و... نیست؛ بلکه شامل همه علوم و از جمله علوم انسانی است. ما به خصوص در زمینه علوم انسانی، برخلاف آن‌چه که انتظار می‌رفت و توقع بود، حرکت متناسب و خوبی نکرده‌ایم؛ بلکه مفاهیم گوناگون مربوط به این علم را چه در زمینه اقتصاد و چه در زمینه‌های جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و سیاست، به شکل وحی‌مُنزل از مراکز و خاستگاه‌های غربی گرفته‌ایم و به صورت فرمول‌های تغییر نکردنی در ذهنمان جا داده‌ایم و بر اساس آن می‌خواهیم عمل و برنامه خودمان را تنظیم کنیم. گاهی که این فرمول‌ها جواب نمی‌دهد و خراب درمی‌آید، خودمان را ملامت می‌کنیم که ما درست به کار نگرفته‌ایم؛ در حالی که این روش، روش غلطی است. ما در زمینه علوم انسانی، احتیاج به تحقیق و نوآوری داریم. مواد و مفاهیم اساسی‌ای هم که بر اساس آن می‌توان حقوق، اقتصاد، سیاست و سایر بخش‌های اساسی علوم انسانی را شکل داد و تولید و فراوری کرد، به معنای حقیقی کلمه در فرهنگ عریق و عمیق اسلامی ما وجود دارد که باید از آن استفاده کنیم. البته در این قسمت، حوزه و استادان مؤمن و معتقد به اسلام می‌توانند با جستجو و تفحص، نقش ایفاء کنند. این‌جا از آن جاهایی است که ما باید به تولید علم برسیم (بیانات معظم له در دیدار جمعی از اساتید دانشگاه‌ها - ۱۳۸۲/۸/۸).

کشور ما بدون حرکت در جاده گسترش دانش و گسترش پژوهش، امکان ندارد بتواند به نقطه مطلوب خودش دست پیدا کند. مخصوص کشور ما هم نیست. کلید، دانش و پژوهش است. دانشمند شدن یک ملت هم به این نیست که

دانسته های دیگران را فرابگیرد. آن، مقدمه کار است. علم، یک دامنه وسیعی دارد؛ انحصاری نمی تواند باشد که ما فرض کنیم یک مجموعه ای از کشورها و یا ملت ها هستند که نخبگان این ها، علم را باید تولید کنند، مرزهای جدیدی را برای علم تعریف کنند، یک مقداری خودشان استفاده کنند، یک مقداری هم که زیاد آمد، بدهند دیگران استفاده کنند. این نمی شود. این نسبت، این شکل کار، معنایش همین عقب ماندگی دائمی بخشی از کشورها، همین رابطه ظالمانه بین کشورها، همین مسئله دنیای اول و دنیای دوم و دنیای سوم و شمال و جنوب و همین حرف هایی است که جزء ادبیات رایج سیاسی در این قرن و قرن قبل بوده و شده.

همه انسان ها، توانایی دانش پژوهی و دانشمندی را دارند. استعدادها البته مختلف است؛ لیکن هیچ کشوری نیست که در آن انسان ها، توانائی این را نداشته باشند که در این دامنه وسیع و عظیم علم بالقوه و بالاستعداد، یک جایگاهی برای خودشان پیدا کنند و یک نقشی در آن ایفاء نمایند. اگر کشوری که سابقه او، تاریخ او و تجربه او نشان می دهد که توانایی استعداد او، توانایی بالایی است و از متوسط، بالاتر است که کشور ما قطعاً از این قبیل است، این بایستی در ایجاد علم، توسعه علم و پیشرفت علم، نقش ایفاء کند و اگر توانست این نقش را ایفاء کند، آن وقت این عقب ماندگی، این تبعیض و بی عدالتی در همه زمینه های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی از بین خواهد رفت و دارای سهم برابر در مقابل کشورهای دیگر و در مقابل قدرت هایی که امروز وجود دارند، خواهد شد. آن وقت می تواند خودش را اداره کند؛ روی پای خودش بایستد؛ یک چیزی بدهد، یک چیزی بگیرد. اما امروز، این جور نیست (بیانات معظم له در بازدید از پژوهشکده رویان - ۱۳۸۶/۴/۲۵). تحقیق، منبع تغذیه آموزش است. ما اگر تحقیق را جدی نگیریم، باز سال های متمادی بایستی چشم به منابع خارجی بدوزیم و منتظر بمانیم که یک نفر در یک گوشه دنیا تحقیقی بکند و ما از او یا از آثار تألیفی بر اساس تحقیق او استفاده کنیم و این جا آموزش بدهیم. این نمی شود؛ این وابستگی است؛ این همان ترجمه گرایی و عدم استقلال شخصیت علمی برای یک کشور... است... محیط علمی یک کشور، ضمن این که ارتباطات علمی خودش را با دنیا حفظ می کند، از تبادل علمی، از گرفتن علمی، هیچ ابائی ندارد. من بارها گفته ام که ما از شاگردی، ننگ مان نمی آید که شاگردی کنیم؛ استاد پیدا بشود، ما پیش او شاگردی میکنیم. اما از این، ننگ مان می شود که همیشه و در همه موارد، شاگرد باقی بمانیم؛ این که نمی شود. برای یک مجموعه علمی، این مایه منقصت است که در پژوهش و تحقیق که منشأ و منبع رویش علمی است، ضعیف باشد. باید بتواند از لحاظ علمی، متکی به خود باشد. البته از دیگران هم استفاده کند، با دنیا هم تبادل کند. آن وقت در این صورت، جایگاه شایسته خودش را هم در تبادل های علمی در دنیا پیدا خواهد کرد. وقتی متکی است به دانش و تحقیق و کارکرد علمی خود، این در دنیا و در مبادلات علمی هم تأثیر خودش را می گذارد (بیانات معظم له در دیدار اساتید و رؤسای دانشگاه ها - ۱۳۸۶/۷/۹).

استاد شهید مرتضی مطهری (ره) / شک؛ مقدمه و پایه تحقیق

هر معلمی، معلومات تازه ای به شاگردان خود می دهد و هر مکتبی، اطلاعات جدیدی در اختیار پیروان خود می گذارد؛ اما تنها برخی از معلمان و برخی از مکتب هاست که منطق جدیدی به شاگردان و پیروان خود می دهند و طرز تفکر آنان را تغییر داده، نحوه اندیشیدن شان را دگرگون می سازند. این مطلب، نیازمند توضیح است. چه گونه است که منطق ها عوض می شود؛ طرز تفکر و نحوه اندیشیدن ها دگرگون می گردد؟ انسان، چه در مسائل علمی و چه در مسائل اجتماعی، از آن جهت که يك موجود متفکر است، استدلال می کند و در استدلال های خود، خواه ناخواه بر برخی اصول و مبادی تکیه می نماید و با تکیه به همان اصول و مبادی است که استنتاج می نماید و قضاوت می کند. تفاوت منطق ها و طرز تفکرها در همان اصول و مبادی اولی است که در استدلال ها و استنتاج ها به کار می رود؛ در این است که چه نوع اصول و مبادی، نقطه اتکاء و پایه استدلال و استنتاج قرار گرفته باشد. این جاست که تفکرات و استنتاجات متفاوت می گردد. در مسائل علمی، تقریباً طرز تفکرها در هر زمانی، میان آشنایان با روح علمی زمان، یکسان است. اگر اختلافی هست، میان تفکرات عصرهای مختلف است. ولی در مسائل اجتماعی حتی مردمان همزمان نیز همسان و هم شکل نیستند... بشر در برخورد با مسائل اجتماعی و اخلاقی، خواه ناخواه به نوعی ارزیابی

می پردازد؛ در ارزیابی خود برای آن مسائل، درجات و مراتب؛ یعنی ارزش های مختلف قائل می شود و بر اساس همین درجه بندی ها و طبقه بندی هاست که نوع اصول و مبادی ای که به کار می برد، با آن چه دیگری ارزیابی می کند، متفاوت می شود و در نتیجه، طرز تفکرها مختلف می گردد (سیری در نهج البلاغه، مجموعه آثار، ج ۱۶، ۱۳۷۹: ۴۳۵-۴۳۴).

فرق است میان عالم بودن و روح علمی داشتن، و هم چنین فرق است میان متدین بودن و روح دینی داشتن. عالم آن است که می داند؛ البته آن که دانستن اش محدود است به امور محدودی؛ و روح علمی داشتن، عبارت است از روح تحقیق و جستجو و کاوش و اقرار به جهل؛ و دیگر عدم غرور و جمود و جزم. اما دینی بودن، عبارت است از ایمان به دین؛ و روح دینی داشتن، عبارت است از محبت و خیرخواهی و ترک خودخواهی و خودپرستی (یادداشت ها، ۱۳۷۹، ج ۱: ۵۰۶). شك، مقدمه و پایه تحقیق است؛ محرک روح به یقین است؛ درد است و آدمی را به سوی دوا می کشاند. غزالی می گوید: «گفتار ما را این فایده، بس باشد که تو را در عقاید کهنه و موروثی به شك می افکند.» شك، موقف بدی است؛ اما معبر خوب و دالان خوب و لازمی است. صاحبان یقین های محکم، قبلاً در حیرت و اضطراب شدید بوده اند. شاید آیه کریمه «و وجدك ضالاً فهدی» (ضحی: ۷)، اشاره به مرحله عبوری رسول اکرم (ص) باشد؛ البته با توجه به این که حیرت هر کسی مربوط است به مرحله و منزل خودش؛ یعنی آن حیرت، قطعاً (العیاذ بالله) در مرز الهیت و مادیگری نبوده است.

پس دو نوع شك داریم: شکی که مقدس و پایه تحقیق و لااقل پایه التجاء و استعاذه و ذکر خداست؛ و شکی که رجس است: «و أما الذین فی قلوبهم مرض فزادتهم رجساً إلى رجسهم» (توبه: ۱۲۵). شك از آن جهت که جهل و تردید است، مقدس نیست؛ بلکه دردی که همراه آن برای صاحب درد است که عبارت است از فعالیت حس کاوشگری و احساس ناراحتی از محجوب بودن از حقیقت، مقدس است. به عبارت دیگر دو نوع شك داریم: شکی که به معنی فاقد بودن و اختلال قوه جزم است؛ مثل شك کثیرالشک و وسواسی؛ و شکی که مقتضای طبیعت بحاث و کاوشگر و مقتضای استقلال فکر و پاره کردن رشته های تقلید است. شك و وسوسه (البته با اختلاف مراتب)، از چیزهایی است که احدی از آن خالی نیست و تا وقتی که در مرحله قلب است و به اظهار و زبان (البته نه به صورت سؤال، بلکه به صورت تردید و تشکیک) درنیامده، معفو است و گناه شمرده نمی شود. رابطه شك و سؤال، ایضاً رابطه شك با انسانیت است و این که حیوان شك نمی کند؛ زیرا استعداد درک حقایق را ندارد و از این جهت، احساس محجوب بودن از حقیقت را ندارد... بعضی به جای این که فکر کنند و به جای این که تحقیق کنند و به جای این که عمل کنند، سؤال می کنند. همان طوری که امتناع از سؤال به علت تکبر و ترس از تحقیر و یا به علت تنبلی و لختی، بد است، سؤال زیاد؛ یعنی این که انسان، سؤال را جانشین فکر و عمل و همه چیز کند نیز بد است.

شك مقدس، نوعی استقلال فکر و پاره کردن رشته های تقلید و نوعی عصیان و تمرد است نسبت به محیط و اسلاف و تقلید و نوعی قوت فکر است. هر مغز ضعیفی، استعداد شك در مسلمات محیط را ندارد؛ جسارت و شجاعت و شهامت عقلی می خواهد. ولی باید توجه داشت که همین جهت که برای بعضی ها به صورت ادعا درمی آید، سبب سقوط و هلاکت آن ها می شود. ماهیت شك مقدس، اعلام احتیاج طبیعت است؛ نظیر گرسنگی و تشنگی که اعلام احتیاج است به غذا و آب و نظیر دردهای عضوی که اعلام احتیاج است به مداوا... شك مقدس، سائق و راننده و نیروی محرک است (یادداشت ها، ۱۳۸۱، ج ۶: ۶۶-۶۳). امروز، مسئله سبک و متد در تعلیم، تحقیق، تربیت و... اهمیت فراوانی یافته است. اگر سبک، صحیح باشد، انسان از کار خود، حداکثر نتیجه را با حداقل صرف نیرو می برد و اگر سبک، صحیح نباشد، کمتر نتیجه می برد و احیاناً در بعضی موارد؛ مانند تربیت و تبلیغ، نتیجه معکوس می گیرد. فقط به سبک تحقیق مثال می زنم: بحثی است درباره نقطه عطف در علوم که علوم را به دو قسم قدیم و جدید تقسیم کرد و از روزی که علم، وارد مرحله جدیدش شد، سرعت گرفت که علت چه بود؟ مثلاً آیا علت اش، این بود که علمای دوره جدید، نبوغی بیشتر داشتند؛ مثلاً دکارت و بیکن و یا پاستور و ادیسون، از ارسطو و افلاطون و ابن سینا و خواجه نصیرالدین طوسی، نبوغ بیشتری داشتند یا علت دیگری در کار بوده است؟ جواب صحیح، این است که در

دوره اخیر، چیزی کشف شد که کلید همه سرعت ها و شتاب ها بود و آن این که سبک و متد تحقیق و مطالعه تغییر کرد. عیب اساسی قدما در سبک و متد کارشان بود که همه نتیجه‌ها را از روش استدلال قیاسی می‌خواستند و حال آن که این سبک و روش، فقط در عقلیات محض؛ مانند الهیات و ریاضیات مفید است، نه در طبیعیات؛ از قبیل پزشکی و گیاه‌شناسی. سبک تغییر کرد و روش استقراء و تجربه در طبیعیات، جای آن را گرفت. یا مثلاً قدیم، مردم همه هنرها را از حافظه می‌خواستند؛ در مطالعه، نقش اصلی را فقط قوت و نیرومندی حافظه داشت. ولی امروز، روش‌هایی برای مطالعه و استفاده حداکثر از حداقل صرف نیرو برای مطالعه کشف شده که نتیجه را یک بر صد، بالا برده است (یادداشت‌ها، ۱۳۷۹، ج ۲: ۶۵-۶۴).

آیت الله العظمی شیخ جعفر سبحانی / اخلاص در پژوهش

پژوهش؛ یعنی کاوش. تحقیق، مشتق از کلمه حق است؛ یعنی به واقعیت رسیدن و این که انسان برای رسیدن به واقعیتی که مورد نظر است، کوشش فراوانی مبذول دارد. بین دو تعریف لغوی و اصطلاحی پژوهش، فاصله هست. محقق باید هدفمند باشد و هدف باید مقدس باشد؛ خواه به نفع او باشد یا به ضررش. تحقیق کردن به نفع یک گروه خاص، تحقیق واقعی نیست؛ زیرا مزدوری کردن با انگیزه سیاسی، چه بسا از نظر نتیجه غلط باشد و کار کردن با هدف وابستگی به حزب، نمی‌تواند تحقیق را به واقع برساند؛ برای مثال، خیلی از شرق‌شناسی‌ها برای اهداف خاصی بوده است؛ از این رو تحریف حقایق، زیاد صورت می‌گرفت. پس اگر اخلاص نباشد، این تحقیقات چندان نتیجه بخش نیست و اگر محقق، مخلص باشد، به خیلی از حقایق دست می‌یابد. در مورد موضوع تحقیق نیز باید مشخص شود که آیا موضوع، به درد جامعه می‌خورد یا نه؟ مورد نیاز است یا نه؟ مشتری دارد یا نه؟ در غیر این صورت، محقق زحمات خود را به هدر داده است؛ مثلاً در مورد قضاوت و فقه، باید به مسائلی پرداخته شود که خلئی را پر کند، نه این که کتابی باشد که فقط قفسه را پر نماید. اکنون مسائل مربوط به «عبد» به درد جامعه نمی‌خورد؛ هرچند بحث از نظر ماهیت «بردگی در اسلام» که به منظور تربیت بوده و منافاتی با آزادی بشر نداشته، خوب است. اما بعضی از مسائل؛ مانند «عبد آبق» (عبد فراری) به درد جامعه نمی‌خورد. امروزه سؤالاتی از خارج کشور مطرح می‌شود که متحیرکننده است. توجه داشته باشید که همه کتاب‌های مرحوم حلی، خلأ آن زمان را پر کرده بود. شرایط محقق هم نسبت به موضوع تحقیق فرق می‌کند؛ مثلاً در زیست‌شناسی، یک شرایطی وجود دارد و در ادبیات عرب، شرایط دیگری حاکم است. اما شرایط عامه آن‌ها، این است که نسبت به موضوع، استعداد داشته و از نظر حافظه، بینش و اطلاعات، از توانایی لازم برخوردار باشند.

نویسندگی نیز مانند سایر مهارت‌ها (مثل گویندگی و سخنرانی)، بعد از دوره جوانی زائل می‌شود و اگر طلبه جوان از ابتدا نیاموزد، بعدها به سختی می‌تواند دست به قلم شود. آمادگی کامل در یک علم، وقتی به وجود می‌آید که محقق، حافظه توانا و ذهن و بینش جوال داشته باشد. تحقیق فردی، خوب است؛ ولی پراشتباه است. از سوی دیگر، تحقیقات جمعی هرچند به‌کندی پیش می‌رود، اما ریشه دار و پایه دار است. در کارهای جمعی و تحقیقات گروهی، به مدیر و فردی برجسته نیاز است؛ مثلاً مرحوم مجلسی، کار گروهی بحارالأنوار را با چهارصد شاگرد شروع کرد؛ به این صورت که نگارش حدیث را یکی از شاگردان انجام می‌داد و بیان و توضیح آن از خود مرحوم مجلسی نوشته می‌شد. آیت الله بروجردی نیز طرفدار شیوه جمعی تحقیق بود. کتاب تاریخی حدیثی که در مورد روایات شیعه نوشته شده است، نتیجه تحقیق جمعی بوده است که ایشان، آن‌ها را دعوت کرده بود و به طرز جالبی، این احادیث را جمع کردند. پس شیوه جمعی تحقیقات در گذشته هم بوده و بهتر آن است که این روش، احیاء شود. محقق باید کلاس و استاد ببیند و دوره‌ای را به عنوان آموزش تحقیق بگذراند. تحقیق دارای شیوه‌های عامی است که محقق باید آن را بگذراند و شیوه‌های خاص آن را نیز خود باید بیاموزد (پگاه حوزه، شماره ۳: ۳).

از يك تحقيق اساسی، ممکن است نتایج و برآیندهای مختلفی؛ اعم از مقاله، سخنرانی و ارائه نظریه به دست آید؛ اما ظاهراً کتاب، برجسته ترین برون داد يك كار تحقيقي است. من تصور می کنم مهم ترین و بزرگ ترین برآیند يك تحقيق، خود فرد مؤلف است. این نکته در بین جامعه شناسان و معرفت شناسان، محل بحث و نزاع است که آیا اثر، شخصیت را می سازد، یا شخصیت، اثر را؟ شاید این مسئله، افراط و تفریط و يك سویه نگری قلمداد شود که بگوئیم همیشه اثر، شخصیت را می سازد و یا این شخصیت است که اثر را پدید می آورد. گاهی شخصیت از سختگی و کمال برخوردار است و اثر نیز تظاهر وجودی شخصیت مؤلف است و چیزی بر شخصیت او اضافه نمی کند؛ ولی نوعاً باید گفت که غلبه با ساخت شخصیت است. اگر اثر، محصول يك تحقيق جدی باشد، آن تحقيق، شخصیت مؤلف را می سازد. اگر کسی در فرآیند يك تحقيق جدی و مطالعه اساسی، اثری را تولید کرده باشد، شخصیت خود او بسیار دگرگون می شود. با هر مبنایی که فکر کنیم؛ مثلاً اگر اتحاد عقل و عاقل و معقول را مبنا قرار بدهیم، به هر حال، اقلی از معقول به صورت وجود کتبی در قالب کتاب عرضه می شود. همه آن چه که در کتاب، تدوین و مطرح می شود، در نفس مؤلف حتماً متبلور است و شاید چندین برابر بیش از آن چه که در قالب کتاب عرضه می شود، در ذهن و زبان و نفس مؤلف ذخیره می شود. پس غالباً این گونه است که اثر، شخصیت مؤثر را می سازد.

در گذشته، سنتی در دنیای علمی حوزوی ما بوده که امروز مغفول واقع شده است و آن این که گاهی يك شخص و طایفه او، تا چندین نسل به نام يك کتاب نامیده می شدند. برای مثال خود نویسنده را «صاحب فصول» می نامیدند؛ چون کتاب فصول را نوشته است، بعد چندین نسل را «آل صاحب فصول» می خواندند. مرحوم شيخ محمدحسین اصفهانی که البته اهل تهران و در واقع ورامینی تهرانی است؛ یعنی برادر صاحب فصول، به «مرحوم شارح» معروف می شود و فرزندان او تا چندین نسل به «مسترشدین» معروف می شوند؛ زیرا اسم کتاب ایشان «هدایة المسترشدين فی شرح معالم الدين» است. در واقع يك اثر، تنها هویت فرد مؤلف را نمی سازد و گاه برای چندین نسل بعد از او نیز هویت می شود. همین طور مرحوم آخوند را «صاحب کفایه» می گویند و فرزندان ایشان نیز «کفایه ای» هستند. مرحوم کفایه ای خراسانی، پسر مرحوم آخوند بود و کل نسل او نیز کفایه ای خوانده می شوند. این سنت، تقریباً يك فرهنگ شایع بوده و نشان دهنده این نکته است که اثری که تولید می شود، چه قدر مهم است و آن اثر در ساخت هویت مؤلف و تیره و تبار نسل او تأثیرگذار است. بعضی از سنت ها در فرهنگ علمی مسلمانان و به خصوص شیعه وجود دارد که بسیار معنی دار هستند و اگر بر روی آن ها مطالعه جامعه شناختی شود، اهمیت آن ها مشخص می شود. بسیاری از سنت هایی که ما در آثار قدما و گذشتگان می بینیم، اصولی دارد و همان طور که گفتم اگر کسی می توانست در این زمینه، تحقيق و تأمل کند، بسیار ارزشمند بود. برخی از سنت های علمی ما در حوزه، بسیار اخلاقی و معرفت شناسانه است. حتی در آن دوران، بر مالکیت فکری رعایت داشتند و نسبت به آثار و نظرات دیگران، بسیار بادقت و باملاحظه بودند. یکی دیگر از مسائلی که از آن غافل هستیم و حتی غالباً به آن حمله می کنیم و نقطه ضعف قلمداد می کنیم، سنت تعلیقه نگاری، حاشیه نگاری و شرح است. ممکن است بعضی از ما حتی به این رویه، نگاهی منفی داشته باشیم که چرا این قدر حاشیه نگار هستیم؛ چرا این قدر تعلیقه می زنیم و چرا متن تولید نمی کنیم و چرا از متون قدیم عبور نمی کنیم. باید گفت که تعلیقه نگاری، برخی مبانی فرهنگی، ادبی و اخلاقی دارد و به نحوی، رعایت اخلاق و ارزش گذاری به آثار گذشتگان و سلف قلمداد می شود و اعتراف به حق فضل تقدم است.

امروز می بینیم که فرد، کتاب دیگری را می گیرد و يك مقدار مطلب به آن اضافه می کند و به نام خودش چاپ می کند و در هیچ جا نیز اشاره نمی کند از چه منبعی استفاده کرده است. ولی در گذشته، سنت به این صورت بوده که می گفتند صاحب اثر زحمت کشیده و مثلاً «شرايع» را نوشته است. اولاً متن شرايع بسیار منقح و سخته است. وقتی که محقق، این کتاب را می نوشت، این گونه نبود که قلم را به دست گیرد و همین طور جلو برود؛ بلکه روی واژه واژه آن فکر کرده و حتی گاهی تغییری بسیار ساده در حد جابه جا کردن يك حرف، مفهوم کلی متن فقهی را تغییر می دهد. نتیجتاً افراد دیگر بر کتاب شرايع، شرح می نویسند؛ پاورقی و تعلیقه می زنند و به این شکل، اهمیت و ارزش آن متن را حفظ می کنند. هم چنین می بینیم که در آثار قدما، نقل مستقیم، بسیار زیاد است؛ ولی امروز نقل مستقیم را عیب می دانیم. در گذشته، نقل مستقیم به این جهت صورت می پذیرفت که مؤلف می گفت اگر بخواهم يك نظر را تقرير کنم، بهتر از این تقريری که موجود است، نمی شود؛ مثلاً ابن سینا يك نظر را تقرير کرده و

صدرالمتألهین در کتاب اسفار، يك دفعه چهار صفحه از متن شفا را عیناً وارد می کند؛ زیرا می بیند که بهتر از آن نمی توان نوشت. توجه به فضل تقدّم، توجه به زحمتی که مؤلف کشیده و ارزش آن، از دلایل تعلیقه نگاری و حاشیه نویسی بوده است. صاحب هدایةالمسترشدین؛ یعنی مرحوم محمدتقی ایوانکی ورامینی تهرانی اصفهانی، شرحی که به معالم زده اند، انصافاً بسیار قوی تر از خود معالم است و تسلط علمی ایشان، بسیار بالاتر است؛ ولی فضل تقدّم با صاحب معالم است. آیا ایشان نمی توانست يك متن مستقل بنویسد؟ او قادر بوده و حتی احساس من این است که خیلی قوی تر از صاحب معالم بوده است.

همین طور شرح لمعه، ده جلد است؛ در حالی که خود لمعه، يك کتاب کوچک و کم حجم است. آیا شهید ثانی نمی توانست به جای این که اثر خود را شرح لمعه بنامد، ادعا کند که يك اثر جدید نگاشته است؟ يك نفر هنگامی که در زندان است و متوجه می شود قرار است به زودی اعدام شود، يك دوره فقه شیعه را از حفظ می نویسد. چرا شهید ثانی متن لمعه را حفظ می کند؟ شرح آن که بیست برابر متن است و بسیار استدلالی تر و مستندتر است؛ ولی شهید ثانی می خواهد فضل تقدّم و ارزش و قداست مرحوم شهید اول را حفظ کند. نتیجه این عمل شهید ثانی نیز این می شود که در تاریخ شیعه، کمتر کتابی به اندازه لمعه و شرح لمعه، برکت داشته است؛ زیرا چند صد سال و چندین و چند نسل، آشنایی با فقه اهل بیت (ع) را با این دو کتاب که اثر این دو شهید است، شروع می کنند. به هر حال، اثر، هویت است و گذشتگان ما سعی می کردند که این هویت، گم نشود. همین طور بازنویسی هایی که انجام می شد نیز به همین گونه بود. برای مثال المحجةالبیضاء، که يك محدث شیعی، اهل معرفت و حکمت، فقیه، شاعر و ادیب؛ همانند فیض کاشانی، اثر يك سنی را بازنویسی می کند و در آن کتاب اعلام و تأکید می کند که این کتاب، بازسازی همان اثر غزالی است. ایشان می توانست از نو بنویسد و برای او نیز کاری نداشت. تعداد احادیثی که مرحوم فیض در المحجة آورده اند، بسیار بیشتر از احادیثی است که در کتاب احیاءالعلوم آورده شده و کتاب احیاءالعلوم، بیشتر به قصص صوفیه و عرفا پرداخته است. آن گاه در روزگار ما يك بزرگ و فیلسوف از خود تواضع نشان می دهد و يك آدم نافیلسوف از آن سوءاستفاده می کند. آقای جوادی در نقد آقای سروش و راجع به قبض و بسط مطلب آوردند و توضیح دادند که من قصد داشتم حاشیه ای بر این کتاب بزنم؛ ولی آقای سروش از این تواضع علامه سوءاستفاده کرد و گفت ایشان حرفی برای گفتن نداشت؛ برای همین در حاشیه حرف های من مطالبی آورد. متأسفانه اخلاق علم و فرهنگ تحقیق و خلوص و تواضع و قدرشناسی و رعایت حق تقدّم از بین رفته است. کتاب یا مقاله می نویسیم، بعد ادعا می کنیم که قبل از ما هیچ کس چنین حرفی را نزنده است. نوعاً همه مقالات نیز همین گونه است. ولی مشخص نیست که چرا علم پیش نمی رود. به هر حال، اثر، هویت صاحب اثر است و در گذشته نیز به گونه ای رعایت می کردند که هویت اثر گم نشود؛ از این رو به تعلیقه نگاری و شرح و... اکتفاء می کردند که به این صورت، آثار نیز ماندگار می شد. الآن در روزگار ما چند اثر ماندگار است که تا صد سال دیگر باقی بماند؟ امروز اگر کسی، کتاب فلسفی بنویسد، هیچ گاه نهایتاًالحکمة مرحوم علامه نمی شود؛ متن منقح و پاکیزه ای که تقریباً هیچ کلمه زائدی ندارد. پس جا دارد اگر کسی می خواهد در فلسفه، چیزی بنویسد، حاشیه و شرح نهایی را بنویسد. مثلاً علامه با این عظمت می گوید یکی از آرزوهای من، این است که اسفار را تلخیص کنم و ظاهراً نهایی را هم به همین نیت نگاشته اند... حال با وجود چنین بزرگانی ما می آئیم و برای خودمان کتاب فلسفه می نویسم. وقتی نهایی تألیف شده و چنین اثری صادر شده، دیگر از آن نباید عبور کرد. سرالتزام گذشتگان به متون نیز گاه همین مسائل بوده است